

روزی بی نظیر

دکتر سید محمد کدبنی هاشمی

به کوشش: محمد دهنرمندی



سرشناسه: بنی‌هاشمی، سید محمد، ۱۳۳۹
عنوان و نام پدیدآور: روزی بی‌نظیر / سید محمد بنی‌هاشمی،
به کوشش: محمد هنرمندی.
مشخصات نشر: تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری: ۲۴۰ ص.
شابک: ۵-۵۲۷-۵۳۹-۹۶۴-۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا.
یادداشت: کتابنامه ص ۲۳۵ - ۲۴۰: هم‌چنین به صورت
زیرنویس.
موضوع: خاندان نبوت، دوستی، جنبه‌های مذهبی، دنیادوستی،
اسلام.
شناسه افزوده: هنرمندی، محمد.
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۴ ر ۹ ب / ۲۵ BP
رده‌بندی دیوبی: ۲۹۷ / ۹۳۱
شماره‌ی کتابشناسی ملی: ۴۱۷۸۹۳۷

شابک ۵-۵۲۷-۵۳۹-۹۶۴-۹۷۸ ۵-۵۳۷-۵۳۹-۹۶۴-۹۷۸

سید محمد بنی‌هاشمی
به کوشش: محمد هنرمندی
ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر
نوبت چاپ: اول / ۱۳۹۵
تیراژ: ۲۲۰۰ نسخه
صفحه‌آرایی: مشکاة
چاپ: زنبق



اینستاگرام: monir_publisher

تهران، خیابان مجاهدین، چهارراه آپسردار، ساختمان پزشکان، واحد ۹
تلفن و فاکس: ۷۷۵۲۱۸۳۶ (۶ خط)

پست الکترونیک:
info@monir.com

کانال تلگرام:
telegram.me/monirpub



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



<https://entezarschool.ir>



@entezar_school

<https://entezarschool.ir>



@entezar_school

<https://entezarschool.ir>



@entezar_school

فهرست مطالب

۱۱	پیش‌گفتار
۱۵	مجلس اول (شب هشتم)
۱۶	حبّ اهل بیت <small>علیهم‌السلام</small> ، خیر دنیا و آخرت
۱۷	محبت اهل بیت <small>علیهم‌السلام</small> ، صنّ خداوند
۱۹	عدل و فضل خداوند
۲۰	دو صورت فضل
۲۱	ارزش محبت آل محمد <small>علیهم‌السلام</small>
۲۳	زهد در دنیا: وسیله‌ی آزمایش انسان
۲۴	معنای لغوی زهد
۲۶	چگونه می‌توان به دنیا زهد ورزید؟
۲۹	مردم سه دسته‌اند: زاهد، راغب و صابر
۳۲	درجات محبت اهل بیت <small>علیهم‌السلام</small>
۳۴	حبّ الله و حبّ الدنیا، غیر قابل جمع
۳۷	ذکری از مصائب حضرت علی اکبر <small>علیه‌السلام</small>



۴۱	مجلس دوم (شب نهم)
۴۲	مقدمه
۴۵	ویژگی دوم: حرص بر عمل
۴۷	امتحان زهد، هدف از آمدن به دنیا
۵۱	شناخت دنیا، راه دل نیستن به آن
۵۶	ارضای شهوت و ستر عورت!
۵۸	گزینش یاران توسط امام <small>علیه السلام</small>
۶۰	دستگیری حضرت ابوالفضل <small>علیه السلام</small> از یک بانوی مستأصل
۶۴	دست منی بی کس را هم بگیر!
۶۷	شفای بیمار سرطانی به عنایت حضرت ابوالفضل العباس <small>علیه السلام</small>
۷۰	سقای دشت کربلا، ابوالفضل!
۷۵	مجلس سوم (شب دهم)
۷۶	استحباب تسلیت گفتن مؤمنان به یکدیگر در روز عاشورا
۷۷	زهد و حرص بر عمل، دو اثر برخاسته از محبت اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۷۹	باران محبت اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۸۱	اهمیت زهد و چگونگی بروز آن
۸۳	دنیا از دیدگاه روایات
۸۸	تزهد، راهی برای زاهد شدن
۹۰	ورع، سومین اثر محبت اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۹۳	چهارمین ویژگی: رغبت در عبادت
۹۶	شناخت حقیقت دنیا
۱۰۲	توجه و توسل به حجت بن الحسن <small>علیه السلام</small> ، راه میان بُر
۱۰۷	اتصال با حضرت زهرا <small>علیها السلام</small> از طریق اشک بر سیدالشهداء <small>علیه السلام</small>
۱۰۸	شهادت نامه‌ی عشاق ...
۱۱۴	دیگر نمی توانم بخوانم! ...



۱۱۵	مجلس چهارم (شب یازدهم)
۱۱۶	خلاصه‌ای از مباحث جلسات گذشته
۱۱۷	رشد روحیه‌ی «زهد» در انسان
۱۲۰	رابطه‌ی زهد و ورع
۱۲۲	رابطه‌ی زهد و رغبت به عبادت
۱۲۵	ویژگی پنجم: توبه‌ی قبل از مرگ
۱۲۸	ویژگی ششم: نشاط در شب‌زنده‌داری
۱۳۰	توشه‌ی آخرت بردارید!
۱۳۲	ثواب نماز شب را کسی جز خدا نمی‌داند!
۱۳۵	شب: زمان خلوت‌کردن با محبوب
۱۳۹	کمی‌دین‌داران در هنگام بلا
۱۴۰	چشیدن حلاوت ایمان
۱۴۳	وظیفه تربیتی پدر و مادر
۱۴۴	مقام والای حضرت زینب <small>علیها السلام</small>
۱۴۷	عصر عاشورا شروعی تازه در مصیبت آل رسول <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small>
۱۵۳	مجلس پنجم (شب دوازدهم)
۱۵۴	نقش انسان در ایجاد و افزایش محبت اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۱۵۶	راه‌های افزایش محبت
۱۵۹	چرا نامه نمی‌نویسی؟!
۱۶۰	خدمت کردن به اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۱۶۱	محبت و رزیدن
۱۶۴	بی‌رغبتی به دنیا با یاد مرگ
۱۶۵	ادای حق محبت اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۱۶۹	آثار گریه بر اهل بیت <small>علیهم السلام</small>



- ۱۷۲ مروری بر ویژگی‌های محبت اهل بیت علیهم‌السلام
- ۱۷۶ به گونه‌ای در دنیا عمل کن که گویی همیشه زنده‌ای!
- ۱۸۰ به گونه‌ای برای آخرت عمل کن که گویی فردا می‌میری!
- ۱۸۱ حرص برای آخرت به جای دنیا
- ۱۸۳ اهتمام داشتن به امر آخرت
- ۱۸۷ ویژگی هفتم: مایوس بودن از آن‌چه در دست مردم است
- ۱۸۹ تأکید معصومان علیهم‌السلام بر رعایت زهد و تقوا
- ۱۹۱ نقل قضایایی از سر شریف امام حسین علیه‌السلام
- ۱۹۹ مجلس ششم (شب سیزدهم)
- ۲۰۰ غنا: نتیجه‌ی آخرت‌مداری
- ۲۰۲ طلب روزی حلال و قناعت
- ۲۰۵ پاکی ولادت
- ۲۰۷ هشتمین ویژگی: حافظ امر و نهی خدا بودن
- ۲۰۸ مجالس فراموشی آخرت
- ۲۱۰ تذکر به آخرت، با یاد مرگ
- ۲۱۲ نور تقوا: خاموش‌کننده‌ی آتش حب دنیا
- ۲۱۴ آثار احیای امر ائمه علیهم‌السلام
- ۲۱۷ مجلس اباعبدالله علیه‌السلام، محلّ آموزش گناهان
- ۲۱۹ تقوا، پرهیز از محرمات و مشتهیات
- ۲۲۰ بقیه‌ی عمر را دریاب!
- ۲۲۴ نهمین ویژگی: بغض دنیا
- ۲۲۵ دهمین ویژگی: سخاوت
- ۲۲۹ چهل سال گریه بر پدر!
- ۲۳۵ فهرست منابع



يَا مَنْ أَرْجُوهُ لِكُلِّ خَيْرٍ... أُعْطِنِي بِمَسْأَلَتِي إِيَّاكَ جَمِيعَ خَيْرِ
الدُّنْيَا وَجَمِيعَ خَيْرِ الْآخِرَةِ.^۱

خدای مهربان را بی اندازه شاکریم که ما را از بزرگ ترین نعمت
خود که ولایت و محبت اهل بیت علیهم السلام است، محروم نفرمود.
مَحَبَّتِ ائِمَّةِی اطهار علیهم السلام «روزی بی نظیر»ی است که خداوند به
بندگان خاص خود عطا می فرماید. به فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هر
کس که خدا این نعمت بی نظیر را روزی اش گرداند، خیر دنیا و آخرت
را نصیبش فرموده است:

مَنْ رَزَقَهُ اللهُ حُبَّ الْأَئِمَّةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَقَدْ أَصَابَ خَيْرَ الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ.

و ما که در ماه پر فیض رجب، پس از هر نماز واجب از خدا خیرات

۱. الإقبال بالأعمال الحسنة ۳: ۲۱۱.

دنیا و آخرت را طلب می‌کنیم، باید بدانیم که ریشه و سرچشمه‌ی همه‌ی خیرات، چیزی جز حبّ اهل بیت علیهم‌السلام نیست.

این روزی بی‌نظیر، منشأ پیدایش ده خصلت در دنیا و ده خصلت در آخرت است که رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در ادامه‌ی فرمایش خود، آن‌ها را معرّفی فرموده‌اند.^۱

در ایام عزاداری سالار شهیدان، حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام، توفیقی فراهم شد که نیمه‌ی اوّل حدیث شریف نبوی در مجالس حسینی علیه‌السلام مورد توجه و تأمل قرار بگیرد. بخش نخست آن بیان ۱۰ ویژگی محبّت اهل بیت علیهم‌السلام در دنیا است که شرح مختصری از هر کدام، در شش شب از ماه محرّم سال ۱۴۳۰ قمری مطرح گردید.

سپس با همت و تلاش برخی عزیزان، متن سخنرانی‌ها به‌طور کامل پیاده شد. آن‌گاه توسط جناب حجّة الاسلام سعید مقدّس مورد تحقیق و ویرایش علمی قرار گرفت و در پایان، برادر گرامی جناب آقای هنرمندی زحمت مدرک‌یابی و ویراست ادبی آن را انجام دادند. کتاب حاضر محصول زحمات و تلاش‌های همه‌ی این گرامیان است که به انگیزه‌ی عرض ارادت به ساحت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام صورت گرفته است.

این نوشته که چهارمین کتاب از سلسله‌ی مجالس حسینی علیه‌السلام است، اکنون در سالروز ولادت نهمین ستاره‌ی درخشان آسمان امامت، آماده‌ی چاپ و نشر شده است. امید آن‌که به یمن ولادت این بزرگوار، مقبول درگاه‌الاهی واقع شود و کسانی که زحمت به‌نتیجه رساندن آن را

۱. بحار الأنوار ۲۷: ۷۸، ح ۱۲ به نقل از الخصال.

کشیده‌اند، اجر خود را از همین امام همام دریافت نمایند.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِالْمَوْلُودَيْنِ فِي رَجَبٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ
الثَّانِي وَابْنِهِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُتَّجِبِ.^۱

۱۰ رجب المرجب ۱۴۳۷

۳۰ فروردین ۱۳۹۵

سید محمد بنی هاشمی



<https://entezarschool.ir>



@entezar_school

مجلس اول (شب هشتم)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيِّكَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتِكَ عَلَيْهِ وَ عَلَى آبائِهِ
فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَ حَافِظًا وَ قَائِدًا وَ نَاصِرًا
وَ دَلِيلًا وَ عَيْنًا حَتَّى تُسَكِّنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَ تُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْواحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ
عَلَيْكُمْ مِنِّي جَمِيعًا سَلَامٌ اللَّهُ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ

وَ لاجَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ

السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ

وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ.

يَا لَيْتَنَا كُنَّا مَعَهُمْ فَتَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا!

حُبِّ اهل بیت علیهم السلام، خیر دنیا و آخرت

خدا را شاکریم که توفیق داد محرم دیگری در مجلس اباعبدالله علیه السلام شرکت کنیم.

به نظرم رسید درباره‌ی حدیثی بسیار زیبا و پرمغز و آموزنده از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مطالبی را به عرض برسانم. این حدیث خیلی نیروبخش است؛ به آدم مژده و بشارت می‌دهد و در عین حال، وظیفه و تکلیف انسان را هم مشخص می‌کند.

بدون این که توضیحی راجع به مجموع حدیث بدهم، خود حدیث را می‌خوانم. مرحوم شیخ صدوق رحمته الله در کتاب الخصال این حدیث را آورده است. این کتاب به ترتیب، خصلت‌هایی را ذکر کرده و ابوابش بر اساس شماره‌ی خصلت‌ها تنظیم شده است؛ مثلاً آن‌هایی که یک خصلت دارند در یک باب، آن‌هایی که دو خصلت دارند در باب دیگر، آن‌هایی که سه خصلت دارند در باب دیگر. همین‌طور جلو می‌رود تا به چهار صد خصلت هم می‌رسد.

در قسمت «باب العشرین» این کتاب که احادیث دارای ۲۰ خصلت را آورده است، این حدیث شریف آمده است:

ابوسعید خدری نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

مَنْ رَزَقَهُ اللهُ حُبَّ الْأَئِمَّةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَقَدْ أَصَابَ خَيْرَ الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ.

کسی که خدا حُبِّ ائمه از اهل بیت مرا روزی‌اش کند، خیر دنیا و آخرت نصیبش شده است.

هم خیر دنیا دارد و هم خیر آخرت. این خیلی مهم است!

فَلَا يَشْكُنَنَّ أَحَدٌ أَنَّهُ فِي الْجَنَّةِ.

در مورد چنین فردی نباید کسی شک کند که او در بهشت است.

کسی که خدا این اکسیر را روزی اش کند، نباید شک کرد که او بهشتی است.

فَإِنَّ فِي حُبِّ أَهْلِ بَيْتِي عِشْرِينَ خَصْلَةً عَشْرٌ مِنْهَا فِي الدُّنْيَا وَ
عَشْرٌ فِي الْآخِرَةِ^۱

در حبّ اهل بیت من، بیست ویژگی وجود دارد که ده ویژگی از آن در دنیا و ده ویژگی از آن در آخرت است. سپس یکی یکی این ها را معرفی کرده اند.

تعبیر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «فِي حُبِّ أَهْلِ بَيْتِي» است؛ یعنی این خصلت ها در ظرف محبت اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام حاصل می شود. من ابتدا مقدمه‌ی حدیث را توضیح می دهم که خود آن خیلی مهم است.

محبت اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام، صنّع خداوند

مَنْ رَزَقَهُ اللهُ حُبَّ الْأَيِّمَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي.

کسی که خدا حبّ ائمه از اهل بیت مرا روزی اش کند.

از این چه چیزی فهمیده می شود؟ این که حبّ اهل بیت چیزی نیست که کار ما باشد؛ باید خدا عنایت کند. نعمتی است که گاهی ممکن است خدای ناکرده، مغفول واقع شود یا قدرش درست شناخته نشود. چرا؟ چون ما به آن عادت کرده ایم. ولی بدانید که طبق

۱. بحار الأنوار ۲۷: ۷۸، ح ۱۲ به نقل از الخصال.

فرمایش‌های ائمه علیهم‌السلام، نعمتی بالاتر از این نداریم. اگر قرار باشد چیزی انسان را عاقبت به خیر کند، فقط همین حبّ اهل بیت علیهم‌السلام است. آیا چیز دیگری هست که آدم بتواند روی آن حساب کند و به آن امید داشته باشد؟

امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید:

إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الْحُبَّ الَّذِي تُحِبُّونَا، لَيْسَ بِشَيْءٍ صَنَعْتُمُوهُ
وَلَكِنَّ اللَّهَ صَنَعَهُ.^۱

من به یقین می‌دانم این محبتی که شما به ما دارید، چیزی نیست که خودتان درستش کرده باشید؛ بلکه صنع خداست.

این کار خداست که در دل ما انداخته است.

حالا چرا در دل بعضی‌ها انداخته، در دل بعضی‌ها نینداخته؟ این دیگر کار خداست. ما به حکمتش اشراف نداریم. مبنای کار برای خدا عدل نیست، فضل است. اشتباه نشود! بعضی‌ها گفته‌اند: این چه تبعیض بی‌موردی است؟!

ما می‌گوییم: تبعیض هست؛ ولی بی‌مورد نیست. تبعیض یعنی چه؟ یعنی خدا تفاوت گذاشته است. در همه‌ی خلقت تفاوت هست. شما در خلقت اصلاً تساوی ندارید و این با عدل خدا هم منافات ندارد؛ چون اصلاً بحث عدل نیست. من فقط یک اشاره بکنم که برای افراد سؤال ایجاد نشود یا اگر شده است، جواب مختصری عرض کرده باشم.

۱. بحار الأنوار ۵: ۲۲۲، ح ۴ به نقل از المحاسن.

عدل و فضل خداوند

عدل نمره‌ای است که خدا بابت کار ما می‌دهد؛ به اصطلاح، ما را پاداش می‌دهد یا عقاب می‌کند. این عدل است.

عدل آن‌جایی است که من کاری کرده‌ام و در ازای آن، مستحقّ چیزی شده‌ام. اگر کار بدی کردم، مستحقّ این هستم که خدا مرا مؤاخذه کند. اگر نکند، مرا بخشوده است؛ یا خدا وعده کرده که مثلاً اگر فلان کار خوب را بکنی، پاداش می‌دهم. حالا اگر این کار خوب را کردم و خدا پاداش نداد، من مستحقّ پاداش شده‌ام و خدا نداده. پس به من ظلم شده است؛ چون استحقاقش را پیدا کرده‌ام. ظلم و عدل برای جایی است که من حق داشته باشم؛ استحقاق داشته باشم.

اما اگر حقّی در کار نباشد؛ مثل این که شما می‌خواهید به کسی محبّت کنید، احسان کنید، هدیه بخرید و به خانه‌اش ببرید. مگر او حق دارد؟! اگر به او بدهکار باشید، اگر از او پول قرض کرده باشید، باید به او برگردانید. این حقّ اوست و شما باید حقّش را به او برگردانید. اگر ندهید، ظالم می‌شوید؛ ولی اگر او حقّی نداشته باشد و شما همین طوری بخواهید هدیه‌ای به او بدهید، این عدل است یا ظلم؟ هیچ‌کدام! فضل است.

فکر نکنیم اگر جایی عدل مطرح نبود، حتماً ظلم است. همین‌نکته برای خیلی‌ها اشتباه شده است. عطای بی‌استحقاق نه عدل است و نه ظلم؛ بلکه فضل است. این را در عربی فضل می‌گویند و در فارسی بخشش یا بخشایش.

دو صورت فضل

صورت نخست: این است که صاحب حقی از حَقِّش بگذرد؛ مثلاً شما یکی را می‌بخشاید و از او درمی‌گذرید. می‌توانید حَقَّتان را بگیرید؛ اما می‌گویید: «برو؛ حلالیت کردم!» این یک جلوه از فضل است.

صورت دوم: این است که بدون استحقاق، عطیّه‌ای را به کسی ببخشند:

ما نسوّدیم و تقاضامان نبود لطف تو ناگفته‌ی ما می‌شنود^۱
ما کجا بودیم که بخواهیم مستحقّ نعمت‌های خدا باشیم؟! خدا
نعمت‌هایش «ابتدایی» است.

امام سجّاد علیه السلام در صحیفه‌ی سجّادیه می‌فرماید:

جَمِيعُ اِحْسَانِكَ تَفَضُّلٌ و... كُلُّ نِعْمِكَ اِبْتِدَاءٌ.^۲

همه‌ی احسان‌های تو تفضّل است و تمام نعمت‌های ابتدایی است.

همه‌ی نعمت‌های خدا ابتدایی است. ابتدایی یعنی چه؟ یعنی بابت کاری که ما کردیم، نیست. کارهای ما تصرّف در نعمت‌هایی است که خدا داده است. پس طلبکار که نمی‌شویم هیچ، بدهکار هم می‌شویم. من اگر یک نماز بخوانم، طلبکار نمی‌شوم؛ بدهکار می‌شوم! چون خدا لطف کرده است؛ معرفتش را داده، نشاط نماز را داده، شوقش را داده، سلامت بدن را داده، دینش را هم داده که من بدانم وظیفه‌ام چیست و

۱. مثنوی، دفتر اول.

۲. الصحیفه السجّادیه علیه السلام: ۶۴ (فرازی از دعای دوازدهم).

انجام بدهم. این‌ها همه‌اش فضل خداست و بالاترین فضل خدا همین گوهری است که الآن داریم؛ یعنی محبّت اهل بیت علیهم‌السلام.

پس واقعاً باید خدا را شکر کنیم. چه قدر تا به حال خدا را بابت این نعمت شکر کرده‌ایم؟ از اوّل عمرمان تا به حال، چند سجده‌ی شکر بابت این نعمت به جا آورده‌ایم؟ این امر هم قلبی و هم جوارحی است.

ارزش محبّت آل محمد علیهم‌السلام

امام صادق علیه‌السلام فرمودند:

إِنَّ فَوْقَ كُلِّ عِبَادَةٍ عِبَادَةٌ وَحُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ أَفْضَلُ عِبَادَةٍ.^۱

بالاتر از هر عبادت، عبادتی است و برترین عبادت، محبّت ما اهل بیت است.

امام صادق علیه‌السلام به حُصَيْن فرمودند:

لَا تَسْتَصْغِرْ مَوَدَّتِنَا؛ فَإِنَّهَا مِنَ الْبَاقِيَاتِ الصَّالِحَاتِ.^۲

مودّت ما را کوچک مشمار؛ چرا که از «باقیات الصّالحات» است. مودّت و محبّت اهل بیت علیهم‌السلام جزء باقیات الصّالحات است؛ یعنی بهترین چیزی که از آدم می‌ماند، همین است.

ما می‌بینیم علما، بزرگان، مراجع، آن‌هایی که خیلی اهل عمل و تلاش در راه خدمت به دین و اهل بیت علیهم‌السلام و قرآن بودند، به هیچ چیز جز محبّت این خاندان دل نمی‌بستند. مرحوم آیه‌الله سید احمد خوانساری در تهران مرجع تقلید بودند و در خانه‌شان، نزدیک میدان

۱. بحار الأنوار ۲۷: ۹۱، ح ۴۸ به نقل از المحاسن.

۲. همان ۲۳: ۲۵۰، ح ۲۵ به نقل از المناقب (ابن شهر آشوب).

بهارستان، روضه داشتند. ما جوان بودیم و به روضه‌ی منزل ایشان می‌رفتیم. این پیرمرد با آن حالش، همان دم در می‌ایستاد. من یادم هست سال‌های اوّلی که ایشان هنوز از پانفتاده بود و بدنشان جان و رمق داشت، برای هر یک نفری که وارد می‌شد، چه بزرگ بود و چه کوچک، چه تحصیل کرده و چه عامی، چه معمم و چه غیر معمم، بلند می‌شد و روی پا می‌ایستاد. با زحمت هم می‌ایستاد. از قول پسرشان نقل شده که ایشان روزهای آخر عمر که در بستر بیماری افتاده بود، فرموده بود: من فقط به همین محبت اهل بیت علیهم‌السلام امیدوارم و بس! آقای خوانساری! که هر که ایشان را می‌شناسد، می‌داند چه قدر اهل عمل بود. ایشان در زهد و تقوا و پرهیز از گناه و رذالت واقعاً اسوه بود.

این‌ها آدم‌های عاقلی بودند و می‌دانستند نمی‌شود به عبادت‌های دیگر اکتفا کرد. چیزی که نهایتاً دست آدم را می‌گیرد، حبّ اهل بیت علیهم‌السلام است. به این حدیث هم عنایت بفرمایید:

از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است که می‌فرمایند:

حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ علیهم‌السلام يَوْمًا خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ وَمَنْ مَاتَ عَلَيْهِ، دَخَلَ الْجَنَّةَ.^۱

یک روز محبت اهل بیت علیهم‌السلام از عبادت یک سال بهتر است و کسی که بر این محبت بمیرد، وارد بهشت می‌شود.

این هم حرف آخر؛ ماهمه‌ی تلاشمان و دعایمان و تقاضایمان باید این باشد که این نعمت از ما گرفته نشود تا با این حالت بمیریم.

۱. همان ۲۷: ۱۰۴، ح ۷۲ به نقل از کشف الغمّة.

زهد در دنیا: وسیله‌ی آزمایش انسان

همان‌طور که بیان شد:

مَنْ رَزَقَهُ اللهُ حُبَّ الْأَيْمَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَقَدْ أَصَابَ خَيْرَ الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ.

دنیا و آخرت خیر می‌بیند. بعد توضیح دادند که «فَلَا يُشْكِنَنَّ أَحَدٌ»: شک نکنند کسی که او بهشتی است. چرا؟ برای این که ۲۰ ویژگی در این محبت است که ۱۰ مورد آن موجب راحتی در آخرت است. ولی ۱۰ مورد دنیا مقداری سختی دارد. آدم باید قبول کند که اگر راحتی‌های آخرت را می‌خواهد، رنج‌های دنیا را باید تحمل کند. البته رنج که می‌گویم، ابتدای کار است. به این آیه‌ی شریفه توجه بفرمایید:

﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾^۱

منزه است کسی که سلطنت [حقیقی] به دست اوست و او بر هر چیز تواناست؛ کسی که مرگ و حیات را آفرید تا شما را آزمایش کند [و معلوم شود] که کدامتان نیکوتر عمل می‌کنید.

ما برای چه در دنیا آمده‌ایم؟ برای این که امتحان شویم. دنیا جای ماندن نیست؛ جای رفتن است. باید امتحان شویم و برویم. خدا می‌خواهد ببیند ما چگونه عمل می‌کنیم؛ البته خدا می‌داند. این امتحان برای علم نیست؛ مانند امتحان‌های ما معلّم‌ها نیست که نمی‌دانیم شاگردانمان چه بلدند. امتحان خدا برای اتمام حجّت است. خودش

۱. ملک (۶۷): ۲۱.

می‌داند. می‌خواهد ما هم بفهمیم که در روز قیامت و پس از مرگ، از خدا طلب‌کار نشویم. ذیل این آیه‌ی شریفه، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وصیت مفصّل و زیبایی به جناب ابن مسعود کرده‌اند:

﴿لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ يَعْنِي أَيُّكُمْ أَزْهَدُ فِي الدُّنْيَا.^۱

«تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوتر عمل می‌کنید» یعنی کدامتان در دنیا زاهدترید.

خیلی عجیب است! اصلاً خدا می‌خواهد ببیند زاهدترین شما در دنیا کیست. امتحانتان، امتحان زهد است. در یک کلمه، خدا ما را در دنیا آورده تا امتحان کند و ببیند کدامان در دنیا زاهدتریم. این آیه را اوّل بحث زهد خواندم تا بدانید چه قدر قضیه مهمّ است. یک مسأله‌ی فرعی نیست؛ بلکه محور اصلی دین ماست؛ اصلاً فلسفه‌ی خلقت ماست. گاه در ذهنمان این است که: زهد چیز خوبی است؛ ولی برای یک عده‌ی خاصّ است و به ما نیامده که برای یافتن آن تلاش کنیم! این تلقّی، نادرست است. ما هم امتحان می‌شویم. همه امتحان می‌شوند. هیچ‌کسی نیست که این امتحان از او نشود.

معنای لغوی زهد

حالا زهد چیست؟ اگر کمی تأمل کنید، می‌بینید که بحث بسیار زیبایی است. ابتدا معنای لغت زهد را عرض می‌کنم. اگر شما به زبان عرب مراجعه کنید، به یک چیز کم، اطلاق «زهید» می‌شود؛^۲ یعنی «ناچیز». معمولاً چیزی که ناچیز و بی‌ارزش باشد، آدم نسبت به آن

۱. مکارم الأخلاق: ۴۴۷.

۲. الزّهد: القليل (المعجم الوسيط: ۴۰۴).

«رغبت» ندارد؛ شوقی نسبت به آن ندارد. اصل لغتش همان «کم بودن»، «ناچیز بودن» و «بی ارزش بودن» است و چون انسان نسبت به چیز بی ارزش و ناچیز، رغبتی ندارد، معنای «زهد» شده است «بی رغبتی».

فقط یک بار در قرآن تعبیر زهد به کار رفته و آن هم در آیه ی ۲۰ سوره ی یوسف است. وقتی برادران یوسف علیهم السلام ایشان را به بهای کمی و به عنوان برده فروختند، نمی دانستند که ایشان چه مقامی دارد. برادرانی که ایشان را فروختند، نسبت به یوسف علیهم السلام «زاهد» بودند؛ یعنی او را «بی ارزش» می پنداشتند. برای همین به «ثمن بَخس» و «دراهم معدوده»^۱ فروختندش؛ به قیمتی ناچیز و چند درهم اندک.

وقتی که آدم چیزی را بی ارزش تلقی کند، نسبت به آن زاهد می شود. در روایات هم می بینیم که وقتی لشکریان عقل و لشکریان جهل را مطرح می کنند، زهد را در مقابل رغبت قرار می دهند. زهد از جنود عقل و رغبت از جنود جهل است.^۲ منظور «زهد در دنیا» است. زهد در دنیا، نشانه ی عقل است و یکی از چیزهایی که عقل آدمی را تقویت می کند، زهد است. جنود جمع جُند است، به معنای «لشکر». لشکر باعث تقویت آدم می شود. یکی از چیزهایی که عقل آدم را تقویت می کند، زهد است و چیزی که عقل آدم را کم می کند، تحت الشعاع قرار می دهد و نور عقل را ضعیف می کند، رغبت به دنیا است.

پس تا این جا فهمیدیم که زهد یعنی بی رغبتی و بی میلی. آدم که به چیزی میل و رغبت و شوق نداشته باشد، نسبت به آن زاهد است.

۱. در برخی روایات تعداد این درهم ها، ۱۸ و در برخی دیگر ۲۰ ذکر شده است؛ ر.ک:

تفسیر العیاشی ۲: ۱۷۲.

۲. ر.ک: الکافی ۱: ۲۱، ح ۱۴.

چگونه می توان به دنیا زهد ورزید؟

حال می خواهیم ببینیم چه طور می شود نسبت به دنیا این گونه شد. یک موقع است که اصلاً طبع آدم از چیزی متنفر و به آن بی رغبت است؛ مثلاً شما هیچ موقع به خوردن چیزهای آلوده و کثیف، رغبت پیدا نمی کنید. چرا؟ چون طبع آدم از چیزهای بد و کثیف، زباله و آشغال، بیزار است؛ هیچ موقع هوس نمی کند از این ها استفاده کند. طبع آدم بر نمی تابد و از آن دوری می کند. این بی رغبتی خیلی هنر نیست؛ طبع طبیعی ماست. یک سوسک را ببینیم، بدمان می آید. اصلاً رغبتی نداریم به آن دست بزنیم؛ چه برسد که طرف دهانمان ببریم! پس این بی رغبتی که به طبع آدم بر می گردد، هنر و ارزش و کمال نیست.

اگر آدم به طور طبیعی نسبت به چیزی کشش داشت و اختیاراً خود را بی رغبت کرد، هنر است. دنیا این طور است. اصلاً خدا دنیا را عمداً این طور خلق کرده است؛ برای این که می خواهد بندگانش را امتحان کند. خدا دنیا را جَدَّاب خلق کرده؛ دل را با خلق کرده؛ فریب کار خلق کرده است؛ تا دل آدم را ببرد؛ اما از ما خواسته به آن رغبت نداشته باشیم.

این جاست که سؤالی مطرح می شود و آن، این که: واقعاً آدم چه کار باید بکند تا نسبت به این دنیای جَدَّاب، رغبت نداشته باشد؛ اصلاً می شود این طور بود یا نمی شود؟

یک مثال ساده بزنم. گفتیم: طبع ما از یک چیزهایی متنفر است. اما گاهی آدم مریض می شود و دیگر میل به غذاهای خوش مزه هم ندارد؛ مثلاً بیماری گوارشی و کبدی می گیرد و دیگر اشتهایی نسبت به غذاهای



خوب ندارد؛ غذاهایی که در حالت سلامت، از آن‌ها خوشش می‌آمد. اگر سالم بود، نسبت به آن کشش داشت؛ اما در حالت بیماری، دیگر کشش ندارد؛ بلکه تنفر دارد. این مثال رازدم تا بدانید که می‌شود انسان نسبت به چیزی که به طور طبیعی کشش دارد، بی‌رغبت شود. حالا سؤال این است که: می‌شود بدون این‌که مریض شویم، نسبت به دنیا بی‌رغبت گردیم؟

دنیا زیباست؛ همان چیزی است که دل آدم را می‌برد؛ یعنی مال، شهوت جنسی، ریاست، جاه و مقام و... شهوات و جلوه‌گری‌های دنیا، دو گونه است؛ هم به بدن ما برمی‌گردد، هم به روح ما. شهوات‌های ما و خوش آمدن‌های ما، گاهی بدنی است؛ یعنی به جنبه‌ی حیوانی ما برمی‌گردد؛ مثل خوردن یا خوابیدن در یک جای راحت و گرم و نرم. به طور طبیعی حالت اولیّه این است که آدم از این چیزها خوشش می‌آید. این برای بدن ماست. طبیعت آدم این‌گونه است. اما گاه به بدن آدم بر نمی‌گردد و روحی است؛ مثلاً آدم دوست دارد رئیس باشد؛ دوست دارد مطرح باشد و اسم او را ببرند؛ دوست دارد مرید داشته باشد. این‌ها دنیا است؛ جذاب است؛ دل آدم را می‌برد؛ آدم خوشش می‌آید.

در مقابل این‌هایی که طبیعتاً دل آدم را می‌برد، چه کار باید کرد؟ می‌توان کاری کرد که دل آدم را نبرد؟ این خودش قابل تأمل است. اولین قدم در «زاهد شدن» این است که ما آن را یک «نعمت» تلقی کنیم. آن وقت دعا می‌کنیم: خدایا! این را به ما بده! اول باید قبول کنیم که این نعمت است. اول قبول کنیم این حالی است که اگر خدا به کسی بدهد، خوب است. مشکل عمده در این است که آدم اصلاً این باور را ندارد.

دومین پله این است که قبول کنیم «می شود این گونه باشیم»؛ می شود آدم نسبت به چیزی که همه برای آن خودشان را می‌کشند، بی رغبت باشد. از خوردنی‌ها مثال بزنم. اگر یک خوردنی خوش مزه به شما بدهند، ولی از یک طریق علم پیدا کنید که این خوردنی خوش مزه مسموم است، با این که عطر و بو هم دارد، باز هم مطلوب شما هست؟! می‌گویید: نه؛ مسموم است! اصلاً دهانم آب نمی‌افتد؛ دیگر برایم جذاب نیست. پس علم آدم می‌تواند در کشش‌های روحی او اثر بگذارد. امکانش وجود دارد که آدم نسبت به چیزی که جذاب و دل‌رباست، بی‌رغبت بشود.

مهم این است که «زاهد شدن»، شدنی است و می‌شود از خدا تقاضایش کرد. اگر ما این حالت را پیدا کنیم، نتیجه‌اش چیست؟ اگر آدمی را ببینیم که نسبت به امور دنیوی این گونه است، می‌گوییم: خوش به حالش! درست عکس آن چیزی که انسان گاهی گرفتارش می‌شود. یک خانه‌ی مجلل را می‌بیند و دل او را می‌برد؛ می‌گوید: خوش به حال صاحبش! و حسرت می‌خورد. این باید برعکس شود! زاهد کسی است که دنیا برایش بی‌ارزش است؛ برایش مهم نیست که کجا بخوابد؛ برایش مهم نیست که پرده‌ی خانه‌اش چه مدلی باشد. اگر کسی را دیدیم که دلش برای این زخارف نمی‌رفت، بگوییم: خوش به حالش! چه قدر سعادت‌مند است!

افرادی که خانه‌ی مرحوم آقای علامه‌ی کرباسچیان می‌رفتند، می‌دیدند چهار فرش قدیمی پهن است که نخ‌نما شده. اصلاً برای این بزرگوار، مهم نبود که روی این فرش نشسته باشد یا روی قالی تبریز. ما که این را می‌دیدیم، اگر عقلمان می‌رسید، باید می‌گفتیم: خوش به



حالش! یا مثلاً دو اتاق داشتند که سقف اتاق تیرچوبی بود؛ سقف یکی از آن‌ها هم ریخته بود. تیرچوبی را برداشتند و تیر آهن گذاشتند. آن یکی اتاق هنوز تیرچوبی بود. هر چه اصرار کردند: آقا، حالا این را درست کردیم، آن را هم همین‌طور درست کنیم، ایشان قبول نکردند. اصلاً دنیا برایش مهم نبود؛ پول برایش مهم نبود. اگر عاقلی او را می‌دید، حسرت می‌خورد و می‌گفت: خوش به حالش!

به مرحوم شیخ انصاری، آن مجتهد بزرگ، گفتند: آقا! خانه‌تان را عوض کنید! شاگردان ایشان جمع شدند و پولی تقدیم ایشان کردند و عرض کردند: این‌ها و جوهاش شرعی نیست؛ هدیه است. ایشان هم پذیرفتند و تشکر کردند. مدتی گذشت و دیدند که فرقی نکرد و ایشان ساکن همان خانه‌ی قدیمی است. گفتند: آقا چه شد؟ ایشان فرمودند: دیدم طلبه‌هایی هستند که محتاج‌اند؛ دادم به آن‌ها.

وقتی آدم این‌ها را می‌شنود، باید حسرت بخورد! بگوید: کاش من هم این‌طور شوم و دیگر دنیا دلم را نبرد! باید هم از خدا بخواهیم و هم راه‌هایی را برویم که اهل بیت علیهم‌السلام معرفتی کرده‌اند تا به این کمال برسیم.

مردم سه دسته‌اند: زاهد، راغب و صابر

این حدیث هم بسیار زیباست. ببینید امیرالمؤمنین علیه‌السلام انسان‌ها را سه دسته کرده‌اند؛ فرموده‌اند:

إِنَّمَا النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: زَاهِدٌ وَ رَاغِبٌ وَ صَابِرٌ.

مردم سه گونه‌اند: زاهد و راغب و صابر.

زاهد را توضیح دادیم. راغب هم، راغب به دنیاست و عشق دنیا دارد. راغب کیست؟ کسی که می‌خواهد از هر راهی که شده، به دنیا

برسد؛ حلال یا حرام!

فَلَا يُبَالِي مِنْ حَلِّ أَصَابِهَا أَمْ مِنْ حَرَامِ.

برایش حلال یا حرام بودن راه دست یابی به آن، مهم نیست.

اما صابر کیست؟

فَتَمَّتْهَا بِقَلْبِهِ. فَإِنْ أَدْرَكَ مِنْهَا شَيْئًا، صَرَفَ عَنْهَا نَفْسَهُ لِمَا

يَعْلَمُ مِنْ سُوءِ عَاقِبَتِهَا.

دنیا را با قلبش آرزو می‌کند؛ اما چون به چیزی از دنیا می‌رسد،

نفس خود را به خاطر آن چه از بدعاقبتی دنیا می‌داند، از آن

منصرف می‌کند.

دوست دارد خوب بپوشد؛ دوست دارد سر و وضعش خوب باشد؛

ولی چون می‌داند گرفتاری دارد، خود را منصرف می‌کند. می‌داند که

اگر گیرش بیاید، اسیر می‌شود و نعمت زهد را از دست می‌دهد. می‌داند

که اگر دنیا دلش را ببرد، آن وقت، دینش را هم می‌برد. به همین خاطر،

جلوی خود را می‌گیرد. تمنای قلبی می‌کند؛ اما به چیزی از دنیا که

رسید، منصرف می‌شود.

اما زاهد پله‌ی سوم است که درجه‌ی خیلی خوبی است. زاهد چه

می‌کند؟

فَلَا يَفْرَحُ بِشَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا أَتَاهُ وَ لَا يَحْزَنُ عَلَى شَيْءٍ مِنْهَا

فَاتَهُ. ۱

به چیزی از دنیا که به او برسد، شاد نمی‌شود و به خاطر آن چه از

دنیا که از دست داده، ناراحت نمی‌گردد.

۱. بحار الأنوار ۱۰: ۱۲۰، ح ۱ به نقل از التوحید.

وقتی که دنیا نصیبش شود، اصلاً شاد نمی‌شود. وقتی هم که دنیا را از دست بدهد، اصلاً غصّه دار نمی‌شود. ببینید عقل این است! ارزش این است که انسان دنیا را برای دنیا نخواهد. پس زاهد که بالاترین پله را دارد، کسی است که وقتی به دنیا برسد، شاد نمی‌شود. وقتی هم از دست بدهد، ناراحت نمی‌شود. تفاوت صابر با زاهد چیست؟ صبر «خویشتن داری» است؛ صابر، جلوی خود را می‌گیرد؛ چیزی دلش را می‌برد؛ اما جلوی خود را می‌گیرد؛ ولی زاهد اصلاً چیزی دلش را نمی‌برد. فرق در همین است! کدامش بهتر است؟ آدم کدامش را از خدا بخواهد؟ مسلماً دومی.

اولین ویژگی در محبت اهل بیت علیهم‌السلام، زهد است که از طلا هم ارزشمندتر است. طلا به چه درد آدم می‌خورد؟! طلا و پول تا از دست آدم نرود به درد نمی‌خورد! خوش به حال کسی که پول را خرج دینش کند!

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند:

مَا أَحْسَنَ بِالْإِنْسَانِ أَنْ يَصْبِرَ عَمَّا يَشْتَهِي^۱!

چه نیکوست که انسان نسبت به آن چیزی که میل دارد، صبر کند!

صبر خیلی مرتبه‌ی بالایی است. در روایات داریم که:

الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ.^۲

رابطه‌ی صبر با ایمان، همانند سر است با بدن.

۱. تصنیف غُزْرِ الْجِکَمِ وَ دُزْرِ الْکَلِمِ: ۲۴۰، ح ۴۸۵۹.

۲. الکافی ۲: ۸۷، ح ۲.

اگر سر جدا شود، بدن دیگر حیات ندارد. صبر هم اگر نباشد، ایمان باقی نمی ماند.

ولی زهد از صبر بالاتر است. چرا؟ چون صبر این است که میلش در فرد هست؛ اما صبر می کند و جلوی خودش را می گیرد؛ ولی در زهد، اصلاً موضوع منتفی است. زاهد اصلاً دلش نمی خواهد؛ نه این که بخواهد و خویشتن داری کند. این جمله را هم فرموده اند:

مَا أَحْسَنَ بِالْإِنْسَانِ أَنْ لَا يَشْتَهِيَ مَا لَا يَتَّبَعِي^۱.

چه نیکوست که انسان آن چه را شایسته نیست، نخواهد.

این که آدم اصلاً دنبالش نرود و اشتها نکند که بهتر است! می شود این طور شد که انسان از گناه بدش بیاید؛ نه این که خوشش بیاید و آن وقت صبر کند. این خیلی خوب است که خوشش بیاید و نکند. بالاتر این است که بدش بیاید؛ همان طور که آدم از غذای سمی خوشش نمی آید و به آن رغبت ندارد. چه خوب است که انسان به گناه رغبت نداشته باشد! به گوش کردن موسیقی حرام رغبت نداشته باشد. این ها خیلی خوب است!

درجات محبت اهل بیت علیهم السلام

البته محبت اهل بیت علیهم السلام در آن روایتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خواندیم، درجات دارد. کسانی پیدا می شوند مثل اصحاب امام حسین علیه السلام که در اوج محبت اند.

۱. تصنیف غُزْرِ الْجَمِّمِ وَ دُزْرِ الْكَلِيمِ: ۳۰۴، ح ۶۹۵۴.

قصّه‌ی سعید بن عبدالله حنفی و آن دوست دیگرش واقعاً عجیب است. یک نماز خوف ابا عبدالله علیه السلام مگر چه قدر طول کشیده است؟! این بزرگ مردان جلوی حضرت ایستادند و با بدنشان تیرهای دشمن را خریدند تا حضرت نماز بگذارند. یک چیزی ما می‌شنویم! گاهی تحمّل سوزش یک سوزن را نداریم؛ اما آن بزرگواران تیر می‌خوردند و خم به آبروی خود نمی‌آوردند. کیف می‌کردند که در مقابل مولایشان این کار را می‌کنند!

خیلی تحمّلش سخت است؛ اما محبّت این طور است. هر چه محبّت بیش تر باشد، این خصلت‌ها بیش تر است و هر چه محبّت کم تر باشد، این خصلت‌ها کم تر است. هر چه زهد بیش تر باشد، عشق به امام زمان علیه السلام بیش تر است. آن‌ها امام زمانشان را پاسداری می‌کردند.

غربت امام زمان ما کم تر از امام حسین علیه السلام نیست! اگر غربت سید الشهداء علیه السلام در روز عاشورا، آن طور ظاهر و علنی شد، امام زمان ما ۱۱۷۰ سال است که غریب‌اند و ما هنوز هم غربت ایشان را درست نشناخته‌ایم. چه قدر برای درد امام زمان علیه السلام دردمندیم؟ به مقدار محبّتمان! هر کس محبّتش بیش تر باشد، احتیاج به توصیه برای دعا بر تعجیل فرج ندارد؛ خود به خود دعا می‌کند.

کسی را در نظر بگیرید که محبّت امام زمان علیه السلام در قلبش قوی شده است. یک روز در طول عمرش راه به کربلا پیدا می‌کند و می‌رود بالای سر امام حسین علیه السلام. به او می‌گویند: یک دعای مستجاب داری! آن‌جا چه دعایی می‌کند؟ مُحال است غیر از محبوبش برای کسی دعا کند. عرض می‌کند: خدایا! اگر قرار است یک دعای من مستجاب شود، همین یک حاجت را می‌خواهم. اگر هیچ‌کدام از خواسته‌هایم را

نمی دهی، این یکی را بده! نمی شود تصنعی به این حالت رسید! البته کسی هم که مثل من این حالت را ندارد، باید با همین دعا کردن، خودش را به تکلف بیندازد.

حُبُّ اللَّهِ وَ حُبِّ الدُّنْيَا، غَيْرِ قَابِلِ جَمْعِ

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند:

حُبُّ الدُّنْيَا وَ حُبُّ اللَّهِ لَا يَجْتَمِعَانِ فِي قَلْبٍ أَبَدًا.^۱

حُبِّ دنیا و حُبِّ خدا هرگز در یک دل جمع نمی شوند.

به همان اندازه که حُبِّ دنیا هست، حُبِّ خدا نیست. حُبِّ دنیا هست، یعنی زهد نیست؛ چون زهد، مقابل حُبِّ دنیاست.

حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ.^۲

دوستی دنیا سرآغاز هر خطایی است.

در حُبِّ دنیا هیچ راه نجاتی نیست. راه نجات، کنده شدن از دنیاست؛ آن وقت است که حُبِّ الله می آید. حُبِّ امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام نیز از مصادیق حُبِّ الله است. به راستی ما چه قدر از درد غیبت سوخته ایم؟! محبِّ واقعی، امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام بودند که به فرزند غریب خود چنین خطاب کردند:

سَيِّدِي! غَيْبَتُكَ نَفْتُ رُقَادِي.^۳

آقای من! غیبت تو خواب را از من ربوده است.

۱. مجموعة وزام ۲: ۱۲۲.

۲. الكافي ۲: ۳۱۵، ح ۱.

۳. کمال الدین ۲: ۳۵۳، ح ۵۱.



تابه حال، شده فکر غیبت امام زمان علیه السلام خواب را از من گرفته باشد یا مرا پریشان کند؟! یا چند دقیقه با سوز دل و اشک و ناله و التماس، از خدا تعجیل فرج را خواسته باشم؟! این ها نشانه های حبّ الله است. هر چه حبّ دنیا ضعیف شود، این ها قوی می شوند و همه ی فتنه ها هم از حبّ دنیا برمی آید. خدای متعال به حضرت موسی علیه السلام فرمود:

و اَعْلَمُ أَنْ كُلَّ فِتْنَةٍ بَدْوُهَا حُبُّ الدُّنْيَا.^۱

بدان که شروع هر فتنه ای، حبّ دنیا است.

مصدقش را از صحنه ی کربلا عرض کنم. عمر سعد - لعنة الله علیه - و پدر ملعونش، هر دو از دشمنان اهل بیت علیهم السلام بودند.

همین شب هشتم بود که امام حسین علیه السلام درخواست کردند که او را ببینند و با او صحبت کنند. از کودکی یک دیگر را می شناختند و با هم ارتباط داشتند. پدر او، سعد ابی وقاص، از آن دشمنان خبیث بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از فتنه ی او بر حذر داشته بودند؛ چون به خوار کردن حق و اهل آن فرامی خواند.^۲ این عمر سعد پسر او است. حالا امام حسین علیه السلام دلشان برای او می سوزد؛ فرمودند: من می خواهم با تو حرف بزنم. امشب بیا به خیمه ای که میان دو لشکر است.

عمر سعد با بیست نفر همراه آمد. امام حسین علیه السلام هم آمدند و بیست نفر همراهشان بودند. وقتی به هم رسیدند، سیدالشهداء علیه السلام

۱. الکافی ۲: ۱۳۵، ح ۲۱.

۲. کتاب سلیم بن قیس ۲: ۸۸۷ (حدیث ۵۱): اِتَّقُوا فِتْنَةَ سَعْدٍ! فَإِنَّهُ يَدْعُو إِلَى خِذْلَانِ الْحَقِّ وَ أَهْلِهِ.

فرمودند که اصحابشان بروند و فقط دو نفر بمانند. عمرِ سعد - لعنة الله عليه - هم گفت تا پسر و غلامش بمانند و بقیه بروند. به او فرمودند: از خدا نمی ترسی؟! می خواهی با من بجنگی؟! تو که می دانی من که هستم! تو که مرا خوب می شناسی! ببینید؛ این دل سوزی است. او دشمن است؛ اما امام علیه السلام می خواهند او را هم از دست ندهند. اما حب دنیا را ببینید که چگونه نمی گذارد او به سعادت برسد! گفت: می ترسم خانه ام خراب شود! حضرت فرمودند: من برایت می سازم. گفت: می ترسم باغ و بستان و... از من گرفته شود. حضرت فرمودند: من از اموال من در حجاز، بهترش را به تو می دهم. خدای نا کرده گاهی ما به دام این چیزها می افتیم و آن طور که باید، امام زمانمان را یاری نمی کنیم! آن وقت، بدون این که بدانیم، دل امام زمانمان از ما خون می شود. آن وهابی های خبیث که آن طور دل امام زمان علیه السلام را خون می کنند، جای خود؛ ولی از شیعیان دیگر توقع نمی رود! حضرت فرمودند:

إِنَّ الْحَسَنَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ حَسَنٌ وَإِنَّهُ مِنْكَ أَحْسَنُ لِمَكَانِكَ مِمَّا
وَأَنَّ الْقَبِيحَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ قَبِيحٌ وَإِنَّهُ مِنْكَ أَقْبَحُ.^۱

خوبی از هرکسی خوب است؛ اما از تو به خاطر انتسابت به ما بهتر است. بدی هم از هرکسی بد است؛ اما از تو بدتر است.

خلاصه، هر چه حضرت نصیحت کردند، گفت: من خانواده دارم. حضرت دیگر ناامید شدند و فرمودند:

به همین زودی، خدا در بستر، سرت را از تنت جدا می کند. تو لیاقت نداری که این محبت را بفهمی. آن روزی که در قیامت محشور

۱. بحار الأنوار ۴۷: ۳۴۹ - ۳۵۰، ح ۵۰ به نقل از المناقب (ابن شهر آشوب).



می شوی، خواهی دید که خدا تو را نبخشیده است. من امیدوارم که از گندم عراق مقداری ناچیز هم نتوانی بخوری.

این ملعون به جای این که بیدار شود، گفت: جو هم بخورم، کافی است. گندم نخوردم، نخوردم! مسخره می کرد. حضرت فرمودند: به همین زودی، خدا در بستر، سر تو را از بدن جدا کند.^۱

ذکری از مصائب حضرت علی اکبر علیه السلام

یک بار دیگر، امام حسین علیه السلام این شقی را نفرین کردند. اولین کسی که از اهل بیت آن حضرت، به سمت میدان جنگ خارج شد، علی اکبر علیه السلام بود. از زیباترین مردان بود و زیباترین خلق و خورا داشت.

نقل‌ها مختلف است. ایشان یا ۱۸ سالشان بود یا ۱۹ سال یا ۲۵. ۲۷ سال هم گفته‌اند.^۳ اولین کسی که قرار بود فدای امام حسین علیه السلام شود، حضرت علی اکبر علیه السلام بود. حضرت بی درنگ اجازه دادند. یک نگاه مایوسانه و ناامیدانه به ایشان کردند؛ چشمان مبارکشان را پایین انداختند و گریستند و عرض کردند: خدایا! شاهد باش جوانی به سوی این‌ها رفت که شبیه‌ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است.

ما این‌ها را هر سال می‌خوانیم که معرفتمان به حضرت علی اکبر علیه السلام بالا برود؛ برای این که به ایشان محتاجیم.

بعد فرمودند: ما وقتی مشتاق زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌شدیم، به

۱. همان ۴۴: ۳۸۸ - ۳۸۹.

۲. ر.ک: أعيان الشيعة ۸: ۲۰۶؛ المناقب (ابن شهر آشوب) ۴: ۱۰۹.

۳. مقتل الحسين علیه السلام (مقرّم): ۲۶۷.

صورت او نگاه می کردیم. سپس به عمر سعد فرمودند:
 خدای رَحمت را قطع کند! خدا در کارت برکت نیاورد! خدا بر تو
 مسلط کند کسی را که سرت را در بستر از بدنت جدا می کند؛ همان طور
 که رَحِم را قطع کردی!

بعد حضرت با صدای بلند این آیه ی مبارکه را تلاوت کردند:

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ؛ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۱

خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر
 جهانیان [برتری داد و] برگزید؛ نسلی که بعضی از برخی دیگرند
 و خدا شنوای داناست.

جناب علی اکبر علیه السلام تشنه به میدان رفت. روز هفتم، آب را قطع
 کردند. ایشان ۱۲۰ نفر را با لبان تشنه به هلاکت رساندند. با
 جراحت های زیاد، به سوی پدر برگشتند و گفتند: می خواهم آب
 بخورم تا بهتر بتوانم از شما دفاع کنم.

آقا به این پسر چه بگوید؟! فرمودند: پسر! بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سخت
 بود؛ بر پدرم هم سخت بود که آن ها را بخوانی و نتوانند به تو جواب
 بدهند؛ از آن ها استغاثه کنی اما به فریادت نرسند. زیانت را بیاور
 پسر! حضرت زبان ایشان را مکیدند. انگشترشان را به پسر دادند و
 فرمودند: این انگشتر را در دهانت بگذار و به جنگ دشمن برو! من
 امیدوارم که به شب نرسیده، جدت از حوض کوثر تو را سیراب کند و
 دیگر تشنه نشوی.

۱. آل عمران (۳): ۳۳ - ۳۴.